

## بررسی گزاره «لا تجتمع اُمّتی علی الضلالة» و جایگاه آن در اصل امامت\*

[سعید توکلی زاده<sup>۱</sup> / محمدتقی شاکر<sup>۲</sup>]

### چکیده

مقوله امامت، افزون بر کشاکش های عینی، خاستگاه تضارب انگاره ها در تطبیق آموزه های اسلامی بر مصادیقی خاص نیز شده است. در این میان، استناد به واژگانی شکل یافته در بستر این تحولات، زمینه مشروعیت بخشی به یک نگاه را مطالبه کرده است. دعوی متزلزل اجماع اهل مدینه بر خلافت فردی خاص، نیازمند مبنایی شرعی بر حجیت بود که از مهم ترین ادله اثبات این انگاره، متن «لا تجتمع اُمّتی علی الضلالة» دانسته شد. نقل معروف دیگر، یعنی «لا تجتمع اُمّتی علی الخطأ» در هیچ یک از مجامع و منابع کهن حدیثی سنی و شیعه مشاهده نمی شود. هدف اصلی نگاشته حاضر، که با روش توصیفی - تحلیلی سامان یافته، بررسی سندی و تبیین چیستی دلالت این دسته از متون است. برآیند این واکاوی بیانگر ضعف سندی تمام نقل های این خبر در منابع عامه و خاصه است. جبران ضعف سندی با راهکار تواتر معنوی، افزون بر دور بودن، مخالف با کمیت روایات متضمن حجیت اجماع است. افزون بر کندوکاو در سند، به لحاظ دلالت به نقد متن محور با دو ملاک ادله عقلی و ادله نقلی پرداخته شده است. احتمال خوانش های سازگار با متن، تأویل آن را به تفسیری مخالف با عقل و نقل ناسازگار می سازد. برآیند بررسی اشکال های سندی و دلالتی، اصل جایگاه معصوم در عدم اجماع برگمراهی در صورت اتفاق تمامی امت را اثبات و نقطه ثقل شکل نیافتن ضلالت را، حضور معصوم می نمایاند.

**کلیدواژه ها:** اجماع، معصوم، امت، امام.

\* تاریخ دریافت مقاله: (۹۷/۰۸/۲۷)، تاریخ پذیرش: (۹۷/۱۱/۲۹).

۱. دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث: saeed.tavakkoli.zadeh@gmail.com

۲. دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم اسلامی امام

## مقدمه

داستان حوادث پدیدآمده پس از رحلت رسول خدا ﷺ، و جستجوی راهکاری برای مشروعیت بخشیدن به آن حوادث، منجر به شکل‌گیری گزاره‌ها و تفسیرهایی از برخی متون، به نفع دو خوانش مشهور از اسلام، یعنی اسلام سنی و اسلام شیعی شده است. در این میان، نبود دلایل کافی و محکم برای یک خوانش، تلاش گسترده عالمان آن سامان برای یافتن ادله‌ای بر حجیت بخشی به برخی حوادث تأثیرگذار را موجب شده است.

تعبیر «لا تجتمع اُمّتی علی الضلالة»، از جمله عبارات‌های مهم از نگاه خوانش اسلام سنی برای مشروعیت بخشی به خلافت ابوبکر است. اهمیت بررسی این تعبیر و جایگاه وثاقتی راویان آن و هم‌چنین بررسی مفهومی و محتوایی متن، بازگشت به نقش یافتن این تعبیر در ادله حجیت یک نگاه و خوانش از جانشینی در صدر اسلام دارد. از اصول شکل‌گرفته بر اساس این تعبیر، حجیت اجماع است. اهل سنت بر این اساس برای صرف اتفاق مسلمین - نه به خاطر کشف نظر معصوم - اعتبار قائل شده‌اند. برای این اصل ادله‌ای بیان کرده‌اند که یکی از مهم‌ترین آنها، گزاره «لا تجتمع اُمّتی علی الضلالة» است.

واژه اجماع، مشتق از ماده «ج م ع» با تصریفات مختلف، در آیات قرآنی و احادیث نبوی، به مفهوم عزم‌کردن و تصمیم‌داشتن به کار رفته است. مبانی نظری حجیت اجماع شامل ادله سه‌گانه کتاب، سنت و عقل است. احادیث صریح مورد استناد برای اثبات حجیت اجماع در عرصه کلام و حوزه امامت، از عدم اجتماع امت برگراهی سخن می‌گویند.<sup>۱</sup> مرحوم مظفر در تبیین جایگاه این روایات در مسئله خلافت می‌نویسد:

یستدلون باجماع أهل الصدر الاول علی کفایة اختیار أهل الحل و

۱. هرچند صاحب‌نظران در هویت اجماع‌کنندگان اختلاف دارند، آن‌چه از زمان شافعی تا دوره‌های بعد مورد بحث قرار گرفته است، نظریه حجیت اجماع اهل مدینه، منقول از مالک بن انس است. رک: پاکتچی، احمد، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، «اجماع»، ۶/۶۱۵ - ۶۱۶.

العقد، بدليل بيعة أبي بكر يوم السقيفة. و عندهم الاجماع حجة لما روي عنه عليه الصلاة والسلام، «لا تجتمع أمتي على الخطأ» و «لا تجتمع أمتي على ضلال»<sup>۱</sup>.

جایگاه اجماع و جماعت تا آن جا عمق یافت که پس از پذیرش اصالت اجماع و حجیت بخشی به آن، پیروان هر یک از مذاهب، خود را به عنوان مصداق اصلی اهل سنت و اهل جماعت معرفی کردند. از پیامدهای این ادعا آن که، گروه‌هایی از مذاهب کلامی، ادعای اتفاق نظر تمامی امت بر جانشینی فردی خاص پس از رسول خدا ﷺ را به عنوان یک نظریه دینی مطرح ساخته‌اند.

المراجعات در تقریر دلیل خصم بر ادعای مشروعیت خلافت ابوبکر و رابطه این انگاره با روایت مذکور می‌نگارد:

إذا تم كل ما قلتم من العهد والوصية، والنصوص الجليلة، فماذا تصنعون بإجماع الأمة على بيعة الصديق؟ وإجماعها حجة قطعية لقوله ﷺ: «لا تجتمع أمتي على الخطأ»، وقوله ﷺ: «لا تجتمع على ضلال» فماذا تقولون؟<sup>۲</sup>

صاحب هادي المضلين نیز در این زمینه نگاشته است:

وامت پیغمبر بعد از رحلت خاتم پیغمبران، حدیث «لا تجتمع أمتي على الخطأ» را تأویل به اجماع یوم سقیفه و صحّت بر بیعت ابی بکر نموده، وصی آن حضرت را از امر خلافت ظاهری منع کردند.<sup>۳</sup>

با آن چه به عنوان مدخل ورود به بحث گذشت، نمایان است که نگاشته حاضر با رویکرد اصولی یا فقهی سامان نیافته، بلکه محور پژوهش پیش رو، بر اساس نگرشی کلامی و در مقام واکاوی و نقد یکی از ادله رقیب در عرصه امامت است که انگاره اجماع را در برابر اصل نص و نصب در مقوله جانشینی رسول خدا ﷺ مطرح ساخته است.

۱. مظفر، محمدرضا، السقيفة، ص ۴۹.

۲. شرف‌الدین، عبدالحسین، المراجعات، ص ۴۹۴.

۳. سبزواری، ملاحادی، هادی المضلين، ص ۱۷۰.

نگاشته حاضر می‌کوشد، با اعتبارسنجی سندی و کندوکاو متنی، ارزش سندی و اصالت و راستی قرائت صورت یافته از متن را بررسی نماید. از این رو ابتدا گونه‌های نقل این روایت در کتب حدیث کهن عامه و شیعه ارائه و سند روایات بررسی می‌شود و در گام دوم به متن گزارش پرداخته خواهد شد. در نقد متنی افزون بر مفهوم‌شناسی، به نقد محتوایی و نقد مبنایی اشاره خواهد شد و در نهایت تطبیق خوانش صحیح با آموزه‌ها و معارف قرآنی سامان خواهد یافت.

### ۱- گونه‌های گزارش متن

گونه‌های انتقال عبارت: اجتماع نکردن امت بر گمراهی یا اشتباه، را می‌توان به دو دسته کلی، شامل روایات اهل سنت و روایات شیعه تقسیم کرد. پس از مرور هریک از روایات همگون در مجامع حدیثی، به نقد سندمحور آنان پرداخته و منابع به همراه سند آن واکاوی می‌شوند.

#### ۱-۱- احادیث اهل سنت

هرچند این حدیث در صحیح مسلم و صحیح بخاری طرح نشده است، اما سایر محدثان اهل سنت به نقل آن اهتمام داشته‌اند. اینک منابع روایی سنی‌ای که به بازتاب این گزارش پرداخته‌اند، مطرح شده و نقل‌های مختلف این روایت، از جهت سندی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

#### ۱-۱-۱- سنن ابن ماجه

حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عُثْمَانَ الدَّمَشْقِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَانُ بْنُ رِفَاعَةَ السَّلَامِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو خَلْفٍ الْأَعْمِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أُمَّتِي لَأَتَجْتَمِعُ عَلَى ضَلَالَةٍ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ اخْتِلَافًا، فَعَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ»<sup>۱</sup>.

انس بن مالک می‌گوید از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: همانا امت من بر گمراهی اجتماع نمی‌کنند. پس اگر اختلافی دیدید، باید به نظر اکثر مردم مراجعه کنید.

۱. ابن‌ماجه، محمد، سنن، ۴۴۰/۵.

## • نقد سند محور

در بررسی روات حدیث، نام دو نفر حساسیت بیشتری برمی‌انگیزد؛ نخست معان بن رفاعه و دوم ابوخلف اعمی. دیدگاه ارباب رجال نشان‌دهنده جایگاه این دو در سنجۀ اعتبار است.

### الف: معان بن رفاعه

در الجرح والتعديل ابن ابی حاتم، دو دیدگاه درباره وی گزارش شده است. ابن حنبل باورمند است وثاقت از وی استشمام می‌شود، اما برخی دیگر، احتجاج نشدن به روایات وی را قائل‌اند. ابن ابی حاتم می‌نویسد:

عبدالرحمن به ما گفت که از پدرم در رابطه با معان بن رفاعه پرسش نمودم، گفت: استاد است و از ابی زبیر و علی بن یزید روایت می‌کند؛ حدیثش نوشته می‌شود ولی به آن احتجاج نمی‌شود.<sup>۱</sup>

ابن جوزی نیز از چندین اندیشمند اهل سنت، ضعف معان را گزارش می‌کند:

یحیی قائل به ضعف است؛ رازی و سعدی می‌گویند حرفش حجت نیست، و ابن حبان می‌گوید: حدیثش شباهت به روایات افراد موثق ندارد و لذا سزاوار ترک است؛ از دی معتقد است که به نقل او احتجاج نمی‌شود و بنابراین نوشته نمی‌شود.<sup>۲</sup>

### ب: ابوخلف اعمی

نام وی حازم بن عطا است. بررسی جایگاه وثاقتی وی، نشان از بیشینه تضعیف وی دارد. ابن ابی حاتم در واکاوی شخصیت علمی او می‌نگارد:

حازم بن عطا، ابوخلف اعمی، اهل شام است و احتمال دارد اصالتاً اهل بصره باشد. از پدرم شنیدم که می‌گفت: از انس روایت می‌کند و معان بن رفاعه و سابق رقی از او نقل می‌کنند. عبدالرحمن به من گفت: از پدرم راجع به او پرسیدم که چنین جواب داد: استادی است

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، الجرح والتعديل، ۴۲۰/۸.

۲. ابن جوزی، عبدالرحمن، الضعفاء والمتروکین، ۱۲۶/۳.

که حدیثش مورد انکار قرار می‌گیرد و قوی نیست.<sup>۱</sup>

ابن حجر نیز این راوی را تضعیف کرده و می‌نویسد:

ابو خلف اعمی - که ساکن موصل و خادم انس بود - گفته شده اسمش حازم بن عطا است. روایتش ترک می‌شود و ابن معین او را متهم به دروغ‌پردازی دانسته است.<sup>۲</sup>

### ۱-۲-۱- مسند احمد ابن حنبل (روایت اول)

حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ، حَدَّثَنَا ابْنُ عِيَّاشٍ، عَنِ الْبَخْتَرِيِّ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ سَلْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «اِثْنَانِ خَيْرٌ مِنْ وَاحِدٍ، وَثَلَاثَةٌ خَيْرٌ مِنْ اِثْنَيْنِ، وَأَرْبَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ ثَلَاثَةٍ، فَعَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَجْمَعَ أُمَّتِي إِلَّا عَلَى هُدًى».<sup>۳</sup>

ابو ذرار از حضرت رسول اکرم ﷺ چنین نقل می‌کند: دو نفر از یک نفر بهتر است و سه تعداد هم از دو تا بهتر است و چهار شخص از سه نفر بهتر است. پس با جماعت باشید چرا که خداوند متعال امت من را فقط بر هدایت جمع می‌کند.

### • نقد سنده محور

راوی آسیب‌زنده به سند این روایت، بختری بن عبید و پدرش است. پدرش مجهول و خودش ضعیف شمرده شده است.<sup>۴</sup> ابن جوزی در کتاب الضعفاء و المتروکین از بزرگان عامه تعابیری که همگی تضعیف وی را دلالت دارند حکایت می‌کند:

بختری بن عبید بن سلمان از پدرش روایت می‌کند... ابن عدی درباره او می‌گوید: احادیثی را نقل می‌کند که عمده‌اش مورد قبول نیست. دارقطنی هم می‌گوید: بختری، ضعیف است و پدرش مجهول. ازدی

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، همان، ۳/۴۲۸.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد، تقریب التهذیب، ۱/۶۳۷.

۳. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند، ۳۵/۲۱۹.

۴. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، همان، ۲/۴۲۷.

می نویسد: بختری، کذاب است و روایتش ساقط است.<sup>۱</sup>

### ۱-۱-۳- مسند احمد/ ابن حنبل (روایت دوم)

حَدَّثَنَا يُونُسُ، قَالَ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ أَبِي هَانِيءِ الْخَوْلَانِيِّ، عَنْ رَجُلٍ  
قَدْ سَمَاهُ، عَنْ أَبِي بَصْرَةَ الْغَفَارِيِّ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنَّ رَسُولَ  
اللَّهِ ﷺ قَالَ: «سَأَلْتُ رَبِّي ﷻ أَزْبَعاً فَأَعْطَانِي ثَلَاثاً وَ مَنَعَنِي وَاحِدَةً:  
سَأَلْتُ اللَّهَ ﷻ أَنْ لَا يَجْمَعَ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ فَأَعْطَانِيهَا، وَ سَأَلْتُ اللَّهَ ﷻ  
أَنْ لَا يُظْهِرَ عَلَيْهِمْ عَدُوّاً مِنْ غَيْرِهِمْ، فَأَعْطَانِيهَا وَ سَأَلْتُ اللَّهَ ﷻ أَنْ لَا  
يُهْلِكَهُمْ بِاللَّسِينِينَ كَمَا أَهْلَكَ الْأُمَّمَ قَبْلَهُمْ فَأَعْطَانِيهَا، وَ سَأَلْتُ اللَّهَ ﷻ أَنْ  
لَا يَلْبَسَهُمْ شَيْعاً وَيُذِيقَ بَعْضُهُمْ بَأْسَ بَعْضٍ فَمَنَعَنِيهَا»<sup>۲</sup>.

یونس از لیث و او از ابی هانی خولانی از کسی که نامش را آورده از  
ابی بصره غفاری - ملازم پیامبر اسلام ﷺ - چنین روایت می کند که:  
حضرت رسول ﷺ فرمود: از خداوند ﷻ چهار درخواست کردم که  
با سه مورد از آنها موافقت شد و از یکی منع شدم. آنهایی که به من  
عطا شد: اُمتم را برضالت جمع نکند، دشمنی از غیرمسلمانان بر آنها  
مسلط نشود، اُمتم را با قحطی هلاک نکند - همان گونه که امت های  
سابق را از بین برد - و از خداوند خواستم که آنها را گروه گروه نکند و با  
یکدیگر نبرد نکنند که از این خواسته منع شدم.

#### • نقد سند محور

سند، چنان که گویا است، با ارسال مواجه است؛ یعنی راوی از ابی بصره غفاری  
مشخص نیست و مرسله بودن یکی از عوامل تضعیف روایت به شمار می رود.

### ۱-۱-۴- سنن دارمی

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ، حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ رُوَيْمٍ، عَنْ  
عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَدْرَكَ بِي الْأَجَلَ الْمَرْحُومِ  
وَ اخْتَصَرَلِي اخْتِصَاراً فَتَخُنُ الْأَخْرُونَ، وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ،

۱. ابن جوزی، عبدالرحمن، الضعفاء والمتروكين، ۱/۱۳۶.

۲. ابن حنبل، احمد بن محمد، همان، ۲۰۰/۴۵.

وَإِنِّي قَائِلٌ قَوْلًا غَيْرَ فَخْرٍ: إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ، وَ مُوسَى صَفِيُّ اللَّهِ، وَأَنَا حَبِيبُ اللَّهِ، وَمَعِيَ لِقَاءُ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ اللَّهَ ﷻ وَعَدَنِي فِي أُمَّتِي وَأَجَارَهُمْ مِنْ ثَلَاثٍ: لَا يَعْظُمُهُمْ بِسِنَّةٍ، وَلَا يَسْتَأْصِلُهُمْ عَدُوٌّ، وَلَا يَجْمَعُهُمْ عَلَيَّ صَلَالَةً»<sup>۱</sup>.

عمرو بن قیس می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: ... من - نه از روی فخر - می‌گویم: ابراهیم، خلیل الله بود و موسی، صفی الله بود و من، حبیب الهی هستم. روز قیامت پرچم حمد و ثنا با من است و خداوند ﷻ به من نسبت به امتم وعده داد و آنها را از سه چیز در امان ساخت: قحطی همه آنها را نگیرد، دشمن خارجی آنها را از بین نبرد و برگمراهی و ضلالت جمعشان نکند.

#### • نقد سند محور

دو نفری که در این سند نیازمند بررسی اند عبارت‌اند از: عبدالله بن صالح و عروة بن رویم.

#### الف: عبدالله بن صالح

بررسی رجالی وی، با اختلاف میان دانشیان رجال اهل سنت مواجه است؛ از سویی ابن ابی حاتم وی را صدوق و راستگومی‌داند،<sup>۲</sup> و از سوی دیگر، نسایی او را ثقه نمی‌شمرد.<sup>۳</sup> ابن جوزی نیز یک نقل از ضعف وی و نقلی دیگر در مدحش می‌آورد.<sup>۴</sup>

#### ب: عروة بن رویم

درباره عروة بن رویم نیز اختلاف است. برخی او را ثقه دانسته‌اند و برخی باورمندند که در روایاتش ارسال فراوان وجود دارد و از این رو، سخن و نقل وی حجت نیست.

۱. دارمی، عبدالله، مسند، ۲۰۰/۱.

۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، الجرح والتعديل، ۸۶/۵.

۳. نسائی، احمد بن علی، الضعفاء والمتروکین، ۲۰۱/۱.

۴. ابن جوزی، عبدالرحمن، همان، ۱۲۷/۲.



ابن ابی حاتم این تعارض نگاه را این گونه بیان می کند:

عروة بن رویم لخمی... عبدالرحمن به من گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: از ابراهیم بن موسی شنیدم که می گفت: ای کاش می دانستم که عروة بن رویم از چه کسی احادیث را می شنود! چون اکثر روایاتش مرسل هستند... می گوید از یحیی بن معین راجع به عروة بن رویم پرسیدم؟ گفت: ثقه است!<sup>۱</sup>

### ۱-۵- سنن ترمذی

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ نَافِعِ الْبَصْرِيُّ، حَدَّثَنِي الْمُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ الْمَدَنِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ ابْنِ عَمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي - أَوْ قَالَ: أُمَّةَ مُحَمَّدٍ ﷺ - عَلَى ضَلَالَةٍ، وَ يَدُّ اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَمَنْ شَدَّ، شَدَّ إِلَى النَّارِ»<sup>۲</sup>.

ابن عمر از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل می کند که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی امت من - یا فرمود: امت محمد ﷺ - را بر گمراهی جمع نمی کند و دست خدا با جماعت است و هر کس که تنها و منفرد شد به جهنم می رود.

### • نقد سند محور

ترمذی بعد از نقل این حدیث، آن را غریب من هذا الوجه<sup>۳</sup> می خواند و می افزاید: «سلیمان مدنی نزد همان سلیمان بن سفیان است». ابن ابی حاتم در بررسی

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، همان، ۳۹۶/۶.

۲. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن، ۲۱۴/۴.

۳. اصطلاح «غریب» کاربردهای مختلفی دارد: الف) غریب در لفظ: یعنی در متن روایت، کلماتی وجود دارد که معنی مشکل و سختی دارد. ب) غریب در سند: یعنی این حدیث را فقط یک راوی از یک راوی دیگر تا آخر نقل کرده، ولی همین متن را افراد دیگری هم نقل کرده اند؛ به عبارت دیگر حدیثی را که متن آن از یک راه به صورت مشهور نقل شده باشد، ولی همین متن را به نقل دیگر، فقط افراد خاصی نقل کرده باشند، غریب می گویند. معمولاً این صورت را «غریب من هذا الوجه» می نامند. ج) غریب در متن: یعنی فقط یک نفر، حدیثی را نقل می کند ولی از او افراد زیادی نقل می کنند. ر.ک: مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ۴۰/۳؛ مدیرشانه چی، کاظم، علم الحدیث، ص ۱۷۶ - ۱۷۹.

رجالی سلیمان، چنین آورده است:

سلیمان بن سفیان - کنیه اش - ابوسفیان المدینی است. از پدرم شنیدم که می‌گفت: وی از عبدالله بن دینار [مانند روایت مزبور] و بلال بن یحیی بن طلحه روایت می‌کند و افرادی نظیر معتمر بن سلیمان [نظیر همین حدیث] و ابوداود طیالسی و ابو عامر عقدی از او نقل حدیث می‌کنند.

ابوبکر بن ابی خیثمه در یادداشتی به من نوشت: از یحیی بن معین راجع به سلیمان بن سفیان که ابو عامر عقدی از او روایت می‌کند، سؤال شد که پاسخ داد: مورد اعتنا نیست.<sup>۱</sup>

او می‌افزاید:

عبدالرحمن به من گفت، از پدرم راجع به سلیمان بن سفیان پرسیدم که در جواب گفت: حدیثش ضعیف است و از افراد ثقه، احادیث اشتباه نقل می‌کند. هم چنین عبدالرحمن می‌گوید، از ابوزرعه در مورد ابوسفیان، سلیمان بن سفیان پرسش شد که گفت: روایاتش مورد قبول نیست، از عبدالله بن دینار سه حدیث [همچون این روایت] نقل کرده که هر سه، مورد قبول نیست.<sup>۲</sup>

صاحب الضعفاء الکبیر، از دیگر ارباب رجال اهل سنت، وی را توثیق نکرده است.<sup>۳</sup> نسایی نیز قائل به عدم وثاقت است.<sup>۴</sup>

#### ۱-۶- سنن ابی داود

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَوْفٍ الطَّائِيُّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ ابْنُ عَوْفٍ: وَ قَرَأْتُ فِي أَصْلِ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ: حَدَّثَنِي ضَمْضَمٌ، عَنْ شُرَيْحٍ عَنْ أَبِي مَالِكٍ - يَعْنِي الْأَشْعَرِيَّ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ أَجَارَكُمْ مِنْ ثَلَاثٍ خِلَالٍ: أَنْ لَا يَدْعُو عَلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، الجرح والتعديل، ۴/ ۲۱۹.

۲. همان.

۳. عقیلی، محمد، الضعفاء الکبیر، ۳/ ۳۳۹.

۴. نسائی، احمد بن علی، الضعفاء والمتروکین، ۱/ ۱۸۵.

فتَهْلِكُوا جميعاً، وَأَنْ لَا يَظْهَرَ أَهْلُ الْبَاطِلِ عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ، وَأَنْ لَا تَجْتَمِعُوا عَلَى ضَلَالَةٍ»<sup>۱</sup>.

پیامبر اسلام ﷺ می فرماید: خداوند تبارک و تعالی شما را از سه مشکل بخشید و پناه داد! این که پیامبرتان نفرینتان نکند تا همگی نابود شوید، اهل باطل بر اهل حق مسلط نمی شوند، اجتماع بر گمراهی نکنید.

#### • نقد سند محور

با توجه به مشایخ و شاگردان «ضمضم» دانسته می شود مقصود از وی، «ضمضم بن زرعة الحضرمي» است. بررسی رجالی این فرد نشان می دهد که وی مورد تضعیف قرار گرفته است.<sup>۲</sup>

#### ۲-۱- احادیث شیعی

احادیث مرتبط با آن چه در منابع اهل سنت نقل شد، در کتب به اصطلاح دست اول شیعه، مطرح نشده است.

#### ۱-۲-۱- هدایة الكبرى

رُوي بِالْإِسْنَادِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ لَقِيَهُ فِي سِكَّةِ بَنِي النَّجَّارِ فِي الْمَدِينَةِ، وَكَانَ قَدْ اسْتَخْلَفَ النَّاسَ أَبَا بَكْرٍ فَسَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ عَلَيْهِ وَصَافَحَهُ وَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، عَسَى فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ مِنْ اسْتِخْلَافِ النَّاسِ إِيَّايَ وَ مَا كَانَ فِي السَّقِيفَةِ وَإِكْرَاهِكَ عَلَى الْبَيْعَةِ، وَاللَّهِ مَا كَانَ ذَلِكَ بِإِزَادَتِي إِلَّا أَنَّ الْمُسْلِمِينَ اجْتَمَعُوا عَلَى أَمْرٍ لَمْ أَكُنْ أَخَالِفُ عَلَيْهِ وَ فِيهِ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَنْ تَجْتَمِعَ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالٍ»؛ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «مِنْهُمْ الَّذِينَ أَطَاعُوا اللَّهَ وَأَطَاعُوا رَسُولَهُ بِعَهْدِهِ وَ بَعْدَهُ وَ أَخَذُوا بِهَدْيِهِ وَ أَوْفُوا بِمَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ، وَ لَمْ يُغَيِّرُوا وَ لَا بَدَّلُوا؟»<sup>۳</sup>

۱. سجستانی، سلیمان، سنن، ۳۰۷/۶.

۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، همان، ۴۶۸/۴.

۳. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، ص ۱۰۲.

در یکی از ملاقات‌های ابابکر با امام علی علیه السلام، وی می‌پرسد: ای ابوالحسن، آیا از این‌که مردم مرا خلیفه قرار دادند و از سرگذشت سقیفه و بیعت مردم، در دل تو کراهتی است؟ به خدا سوگند من اراده این کار را نداشتم جز این‌که مسلمانان بر این کار اقدام کردند و من هم در این کار مخالفت اجماع را صلاح ندیدم؛ زیرا که پیامبر فرموده: «امت من به گمراهی اجماع و اقدام نمی‌کنند». حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابابکر، امت پیامبر آن‌اند که از او پیروی کردند بعد از پیامبر و در زمان رسول خدا، گرفتند این پیمان را و به آن وفا کردند و دگرگون نکردند آن عهد را؟!!

#### • نقد سنده‌محور

گزارش فوق فاقد سند است و فقدان سند، دلالت بر ضعف متن می‌کند. در مورد خصیبی، نویسنده کتاب می‌توان گفت: وی ابو عبدالله حسین بن حمدان جنبلائنی خصیبی یا حضینی از محدثان و راویان شیعه امامیه در عصر غیبت صغری است که به سال ۲۶۰ متولد شد. در رابطه با الهدایة الکبری و رابطه آن با خصیبی، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است. هرچند برخی از اندیشوران امامیه، حسین بن حمدان خصیبی را به دلیل نقل برخی روایات، تضعیف کرده‌اند.<sup>۱</sup>

#### ۱-۲-۲- تحف العقول

رسالة امام هادی علیه السلام به مردم اهواز در رابطه با جبر و تفویض:

مِنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ... «اعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، أَنَّا نَظَرْنَا فِي الْأَثَارِ وَ كَثْرَةَ مَا جَاءَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ فَوَجَدْنَاهَا عِنْدَ جَمِيعِ مَنْ يَنْتَحِلُ الْإِسْلَامَ مِمَّنْ يَعْزِلُ عَنِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ لَا تَخْلُو مِنْ مَعْنِيَيْنِ، إِمَّا حَقٌّ فَيَتَّبِعُ وَإِمَّا بَاطِلٌ فَيُجْتَنَّبُ، وَقَدْ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ قَاطِبَةً لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ أَنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ عِنْدَ جَمِيعِ أَهْلِ الْفِرْقِ وَ فِي حَالِ اجْتِمَاعِهِمْ مُقَرَّرُونَ بِتَضَدِّيقِ

۱. برای آگاهی بیشتر، رک: صفری فروشانی، نعمت‌الله، «حسین بن حمدان خصیبی و کتاب الهدایة الکبری»، پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی، ۱۶/۱۵-۴۶؛ نجفی یزدی، محمد، «نقد مقاله حسین بن حمدان خصیبی و کتاب الهدایة الکبری»، پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی، ۱۸/۱۲۱-۱۶۲؛ همان، ۱۹/۱۳۵-۱۷۴.

الْكِتَابِ وَتَحْقِيقِهِ مُصِيبُونَ مُهْتَدُونَ وَذَلِكَ بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ. فَأَخْبَرَ أَنَّ جَمِيعَ مَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ كُلُّهَا حَقٌّ. هَذَا إِذَا لَمْ يُخَالَفْ بَعْضُهَا بَعْضًا وَالْقُرْآنُ حَقٌّ لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ فِي تَنْزِيلِهِ وَتَصْدِيقِهِ فَإِذَا شَهِدَ الْقُرْآنُ بِتَصْدِيقِ خَبَرٍ وَتَحْقِيقِهِ وَانْكَرَ الْخَبَرَ طَائِفَةٌ مِنَ الْأُمَّةِ لَزِمَهُمُ الْإِفْرَازُ بِهِ...»<sup>۱</sup>

امام پس از اشاره به اختلاف در مسئله قدر و قضاء می نگارند:

بدانید - خدایتان رحمت کند - که ما در آثاری که رسیده و اخبار بسیاری که آمده نظر کردیم و دریافتیم که آثار، نزد تمام افرادی که خود را پیرو اسلام می دانند و از جانب خدا توفیق تعقل دارند، از دو حال خارج نیست: یا حق است که باید پیروی شود و یا باطل است که باید از آن دوری نمود. همه امت اسلام بدون کوچک ترین اختلافی، اتفاق نظر دارند که قرآن حق است و هیچ شک و شبهه ای در این خصوص ندارند و همه آنان - بدون استثنا - به باور داشتن قرآن و حقانیت آن معترف اند و این حرفشان درست است و به راه راست هدایت شده اند و این نیز طبق فرمایش پیامبر خدا ﷺ است که فرمود: «امت من برگمراهی اتفاق نکنند».

پس خیرداد که آن چه همه امت اسلام بر آن اتفاق نمایند، به کلی حق می باشد و این در صورتی است که هیچ کس با نظر دیگری، مخالفتی نداشته باشد و قرآن حق است و هیچ اختلافی در صحت آمدن آن از جانب خدا و تصدیق حقانیت آن، میان امت اسلام وجود ندارد، و هرگاه قرآن خبری را گواهی نماید و آن را درست شمارد و گروهی از امت به انکار آن خبر پردازند، بر آنها لازم است بدون هیچ چون و چرایی به صحت آن خبر اعتراف نمایند....

#### • نقد سند محور

کتاب تحف العقول نگاشته ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی،

۱. ابن شعبه حرانی، حسن، تحف العقول، ص ۴۵۸.

از عالمان قرن چهارم است. وی در اثر خویش، روایات اخلاقی و تربیتی را گردآوری کرده و اسناد آنها را به منظور اختصار و ایجاز، آگاهانه حذف کرده است.<sup>۱</sup> هر چند اندیشمندان متأخر و معاصر، شخصیت و کتاب وی راستوده‌اند، اما اندیشمندان متقدم سخنی استوار درباره توثیق وی و هم‌چنین اعتبار کتابش بیان نداشته‌اند، اگرچه قدحی نیز در این دو مورد مطرح نشده است.<sup>۲</sup>

براین اساس دانسته می‌شود روایت فوق، فاقد سند است و این عاملی در تضعیف روایت به شمار می‌رود؛ به‌ویژه آن‌که از روایتی فاقد سند بخواهیم اصلی تاثیرگذار و مهم در دانش‌های گوناگون اسلامی از جمله عقاید را اثبات کنیم.

این حدیث - با اندکی تفاوت - در کتابی که نزدیک دو قرن بعد از تحف العقول نوشته شده یعنی احتجاج طبرسی هم طرح شده است.<sup>۳</sup> در این گزارش، تنها راوی از امام، یعنی عباس بن هلال، ذکر شده است که بررسی تراجمی وی بیانگر مهمل بودن اوست. وی از اصحاب امام رضا علیه السلام شمرده شده است و توثیقی نسبت به وی مشاهده نمی‌شود.<sup>۴</sup>

### ۱-۲-۳- خصال

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ  
الْحَسَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَفْصِ الْخَثْعَمِيُّ قَالَ:  
حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ التَّغْلِبِيِّ قَالَ:  
حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ: حَدَّثَنِي حَفْصُ بْنُ مَنْصُورِ الْعَطَّارِ  
قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْوَرَّاقُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ

۱. وی در مقدمه کتاب می‌نویسد: «اسناد را برای اختصار و کوتاه‌شدن، حذف کردم و بیشتر آن‌چه نقل کرده‌ام، شنیده خود من است و قسمت زیادی از آن اخلاق و حکمت است».
۲. برای آگاهی بیشتر رک: شایسته‌نژاد، علی اکبر، «جایگاه تحف العقول در منابع روایی شیعه»، علوم حدیث، ۲۴۵/۵۹ - ۲۶۱؛ ایردی‌فر، علی اکبر و دیگران، «بررسی اعتبار روایات تحف العقول»، علوم قرآن و حدیث، ۲۹/۹۶ - ۵۱.
۳. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج، ۴۵۰/۲.
۴. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۲۸۲.

عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَمَا حَمَلَكَ عَلَيْهِ إِذَا لَمْ تَزَعَبْ فِيهِ وَلَا حَرَضْتَ عَلَيْهِ وَلَا وَثَقْتَ بِنَفْسِكَ فِي الْقِيَامِ بِهِ وَبِمَا يَحْتَاجُ مِنْكَ فِيهِ؟»  
 فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالٍ»، وَلَمَّا رَأَيْتُ اجْتِمَاعَهُمْ اتَّبَعْتُ حَدِيثَ النَّبِيِّ ﷺ وَأَحَلْتُ أَنْ يَكُونَ اجْتِمَاعُهُمْ عَلَى خِلَافِ الْهُدَى وَأَعْظَيْتُهُمْ قَوْدَ الْإِجَابَةِ وَلَوْ عَلِمْتُ أَنْ أَحَدًا يَتَخَلَّفُ لَأَمْتَنَعْتُ.

قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ حَدِيثِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالٍ»، أَفَكُنْتُ مِنَ الْأُمَّةِ أَوْ لَمْ أَكُنْ؟» قَالَ: بَلَى.  
 قَالَ: «وَكَذَلِكَ الْعَصَابَةُ الْمُؤْتَنِعَةُ عَلَيْكَ مِنْ سَلْمَانَ وَعَمَّارَ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمُقَدَّادِ وَابْنِ عَبَّادَةَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْأَنْصَارِ؟» قَالَ: كُلٌّ مِنَ الْأُمَّةِ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَكَيْفَ تَحْتَجُّ بِحَدِيثِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَمْتَالُ هَؤُلَاءِ قَدْ تَخَلَّفُوا عَنْكَ وَلَيْسَ لِلْأُمَّةِ فِيهِمْ ظَعْنٌ وَلَا فِي صُحْبَةِ الرَّسُولِ ﷺ وَنَصِيحَتِهِ مِنْهُمْ تَفْصِيرٌ؟»<sup>۱</sup>

در گفتگویی، ابوبکر دلیل رویگردانی امام علی علیه السلام از وی را سؤال می‌کند. امام علی علیه السلام پاسخ این سؤال را با این پرسش می‌دهد: اگر رغبت و حرص به خلافت نداشتی، چه تورا واداشت که زیر بار خلافت رفتی با این‌که به خودت اطمینان نداشتی که از عهده آن برمی‌آیی و رفع احتیاجات آن را نمی‌توانستی کرد؟ ابوبکر می‌گوید: سببش حدیثی بود که از پیغمبر ﷺ شنیده بودم که فرمود: «امت من اتفاق بر گمراهی و ضلالت نمی‌کنند». چون دیدم همه امت به پیشوایی من اتفاق کردند، از حدیث پیغمبر ﷺ پیروی کردم و خیال نمی‌کردم برخلاف حق اتفاق کنند؛ به دعوت آنها پاسخ دادم و اگر می‌دانستم یکی با من مخالفت می‌کند، زیر بار نمی‌رفتم.

علی علیه السلام فرمود: این‌که حدیث پیغمبر ﷺ را یاد کردی: «خدا امتم را بر ضلالت متفق نمی‌کند»، درست! ولی بگو بدانم من از

۱. صدوق، محمد بن علی، خصال، ۵۴۸/۲.

امت نبودم؟! آن دسته‌ای که با تو مخالفت کردند چون سلمان و عمار و ابوذر و مقداد و قیس بن عباده و حزب او از انصار چطور؟! او پاسخ داد: تصدیق می‌کنم که همه از امت بودند! امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: پس چگونه به حدیث پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استدلال می‌کنی با این‌که مانند این بزرگان اصحاب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که نزد امت مورد انتقاد نیستند و در خیرخواهی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کوتاهی نکرده‌اند با تو مخالفت کردند؟

### • نقد سنده‌محور

بررسی سند روایت نشان می‌دهد احمد بن حسن قطان، هر چند شیخ و استاد مرحوم شیخ صدوق است و صدوق برای وی در مواردی طلب آموزش کرده است،<sup>۱</sup> اما در میراث رجالی شیعه، تصریحی بر توثیق وی یافت نمی‌شود. افزون بر این، دیگر روایان حدیث یعنی عبدالرحمن بن محمد حسنی و حسن بن عبدالواحد و احمد بن عبدالحمید و حفص بن منصور و ابوسعید وراق، همگی مهم‌اند. از این رو، روایت در مدار ضعف قرار می‌گیرد.

## ۲- رویکرد و چگونگی تعامل اهل سنت با اسناد

اندیشوران عامه با پذیرش آسیب‌سندهی روایات<sup>۲</sup> از کنار نهادن آن اجتناب کرده‌اند و در مقابل، برداشت‌ها و پیامدهای سترگی از آن استیفاد داشته‌اند. برخی از علمای اهل سنت در جواب ضعف‌سندهی این روایات، راهکار تواتر معنوی را بیان کرده‌اند؛ به این معنی که هر چند این نقل‌ها ضعیف‌اند، ولی از آن‌جا که کثرت نقل دارند و تلقی به قبول شده‌اند، هسته مشترکشان، یعنی اجتماع نکردن امت بر گمراهی، مورد پذیرش است.

۱. صدوق، محمد بن علی، *امالی*، ص ۴۶۵ و ۵۸۴. البته در مواردی از جمله روایت فوق، شیخ صدوق طلب مغفرت برای وی نداشته است. رک: همان، ص ۱۵ و ۲۷ و ۳۹ و ۷۳ و ۹۷ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۴۳ و ۱۸۲.

۲. رک: نووی، یحیی، *المنهاج*، ۶۷/۱۳؛ تتوی، محمد، *حاشیة السندی علی سنن ابن ماجة*، ۴۶۴/۲؛ مبارک‌فوری، محمد عبدالرحمن، *تحفة الاحوذی*، ۳۲۲/۶.



غزالی در این باره می نویسد:

این اخبار، بین اصحاب وجود داشته و اصحاب این روایات را تلقی به قبول کرده اند.<sup>۱</sup>

وی دوره برای حجیت این احادیث بیان می کند که تقریر راه اول همان تواتر معنوی است.

زرکشی می گوید:

بدان که طرق این حدیث زیاد است و از عیب خالی نیستند؛ ولی من اینها را آوردم تا بعضی به وسیله بعضی دیگر، تقویت شوند.<sup>۲</sup>

سیف الدین آمدی، همین تواتر معنوی را بیان می کند:

اگرچه تک تک این روایات واحد است، ولی با وجود اختلاف الفاظ و زیادی اینها، قطعاً در رسیدن به علم عادی، به منزله تواتر هستند. این مانند علم ما به کرم حاتم و شجاعت عنتره است.<sup>۳</sup>

در واکاوی این گفتارها و تطبیق با روایات در دسترس، باید گفت واکاوی کمی روایات، نشان دهنده کثرت آنها نیست. یعنی تعداد آنها به حدی نیست که موجب اطمینان و حصول تواتر معنوی شود.

استناد به عمل اصحاب نیز پذیرفته نیست؛ چراکه دور واضح است! کراچکی چگونگی حل شدن اشکالات سندی روایات با توجیه پذیرش و عمل عالمان اهل سنت را پارادوکس می داند و می نویسد:

این نظر که صحت این روایت را با اجماع می فهمیم از عجیب ترین گفته هاست! و در تناقض به پریشان گویی ملحق می شود! چون که اصل اختلاف در اجماع است و این که آیا اجماع حجت است یا نه؟ پس چگونه اجماع دلیل بر خود می شود؟<sup>۴</sup>

۱. غزالی، محمد، المستصفی، ۱/۱۴۰.

۲. زرکشی، محمد، المعتبر، ص ۶۲.

۳. آمدی، سیف الدین، غایة المرام، ص ۳۱۰.

۴. کراچکی در التعجب من اغلاط العامة در این باره می نگارد: «إنهم جعلوا حجّتهم في

حاصل بررسی سندی روایاتی همگون که حامل ادعای اجتماع نکردن امت بر گمراهی می باشند، بیانگر ضعف سند و طریق روایات و رنج بردن متن از نبود سندی مورد وثوق است.

سید مرتضی بر این اساس با نفی وجود تواتر لفظی و معنوی می نویسد:

این خبر واحد است<sup>۱</sup> و موجب علم نیست و این خبر برای ما حجیت نمی آورد. پس چگونه در این اصل با اهمیت به این حدیث اعتماد کنیم<sup>۲</sup>؟

هم چنان که تفتازانی گزینه خبر واحد بودن آن را مطرح و این را یکی از ادله کنار گذاشتن این گزارش معرفی می کند.<sup>۳</sup>

### ۳- تحلیل متن از نگاه اهل سنت

گام دوم پس از بررسی جایگاه وثاقتی سند و میزان اتکا به آن، بررسی متن روایت است. برای این کار نخست باید با تحلیل متن از نگاه اندیشوران اهل سنت آشنا شد. در نگاهی کلان می توان ادعا داشت، اهل سنت با استناد به این روایات، «حجیت اجماع» را ثابت می دانند؛ به این بیان که اگر امت بر مسئله ای اتفاق نظر داشتند، حجیت شرعی پیدا می شود. به عبارت دیگر، صرف این اتفاق، حجت سازی می کند.

عصمة الأمة وفي أن إجماعها صواب و حجة خيراً نسبوه إلى رسول الله ﷺ وهو أنه: "لا تجتمع أمتي على ضلالة" وهذا الخبر لا يمكنهم على أصلهم أن يدعوا فيه التواتر إذا كان غير موجب لسامعيه على الضرورة بصحته، فهو لا محالة من أخبار الأحاد، فهم إذا قد جعلوا دليل الدعوى بأن الأمة لا تجتمع على ضلال قول بعضها، والحجة على عصمتها شهادة واحد منها، ولم يعلموا أن الخلاف في قول جميعها يتضمن الخلاف في قول بعضها، و التخطئة لسائرهما يدخل في التخطئة لواحدها» کراجکی، محمد بن علی، التعجب من أغلاط، ص ۶۵ و ۶۶.

۱. درباره اعتبار خبر واحد، هم چنین امکان تمسک به آن در مسائل اعتقادی و بنیادی، رک:

حسین پور، امین، حدیث ضعیف، ص ۲۷-۶۲.

۲. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره، ص ۴۲۷-۴۲۸.

۳. تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد، ۵/۲۳۸-۲۳۹.

گام نخست عینیت یافتن روایت، دوران ابتدایی پس از رحلت رسول خدا ﷺ است. بغدادی در این زمینه می‌نویسد:

اما قول پیامبر ﷺ که «امت من برگمراهی و خطا اجتماع نمی‌کنند»، خطا را از صحابه در موردی که از روی اجتهاد، اجماع کرده‌اند، نفی می‌کند.<sup>۱</sup>

سخن دیگر شارحان حدیث اهل سنت، چرایی تأکید بر این گزارش و استناد به آن را نمایان‌تر می‌سازد. نووی در شرح صحیح مسلم با تصریح بر نبود نصی بر حقانیت خلافت ابوبکر، تنها دلیل صحت جانشینی وی را اجماع معرفی می‌کند و می‌نویسد:

همانا خلافت ابوبکر با نص صریحی از پیامبر ﷺ نیست!! بلکه صحابه بر خلافت و تقدیم او به خاطر فضیلتش، اجماع کردند؛ و اگر نصی - بر او یا بر دیگری - موجود بود، در اول امر، منازعه‌ای از انصار و دیگران رخ نمی‌داد و هر کس نصی داشت، بیان می‌کرد. لکن ابتدا تنازع کردند و چون نصی نبود، بر ابوبکر اتفاق کردند و امر مستقر شد.<sup>۲</sup>

ابن حجر سرگذشت عینیت یافتن نخستین مصداق اجماع امت را این‌گونه بیان می‌کند:

اصحاب پیامبر ﷺ شکی نداشتند که ابوبکر خلیفه پیامبر ﷺ است و اینها بر خطا و گمراهی اجتماع نمی‌کنند. پس امت بر حقانیت امامت یکی از این سه نفر اجتماع کردند: ابوبکر و علی علیه السلام و عباس. بعد چون علی علیه السلام و عباس بر ابوبکر نزاع نکردند و بلکه با وی بیعت کردند، اجماع بر خلافت ابوبکر تمام شد.<sup>۳</sup>

فخر رازی نیز می‌نویسد:

اگر امت پیامبر ﷺ بر خطا بودند، علی علیه السلام نباید تقیه می‌کرد و باید

۱. بغدادی، علی، الواضح، ۱۶۲/۵.

۲. نووی، یحیی، المنهاج، ۳۵۴/۱۵.

۳. ابن حجر هیشمی، احمد، الصواعق المحرقة، ۴۰/۱.

بر منبر می رفت و مردم را به سمت خود هدایت می کرد و چون چنین کاری انجام نشده، پس می فهمیم که کار امت درست بوده است.<sup>۱</sup>

سید هاشم بحرانی با استناد به تاریخ حوادث پس از رحلت رسول خدا ﷺ می نگارد:

ادعای اجماع آنها باطل است؛ چراکه بنی هاشم از بیعت ابوبکر تأخیر کردند. مخصوصاً امام علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و شیعیان آنها، مانند سلمان و ابوذر و...، که در بیعت تأخیر کردند.<sup>۲</sup>

بیهقی در بازگویی گوشه ای از این حوادث در سنن خود آورده است:

معمرب می گوید، به زهری گفتم فاطمه علیها السلام چه مدت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بودند؟ گفت: شش ماه. پس مردی به زهری گفت: پس علی علیه السلام با ابوبکر تا بعد از وفات فاطمه علیها السلام بیعت نکرد؟ گفت: و نه احدی از بنی هاشم.<sup>۳</sup>

جوهری بصری از محدثان سنی او اواخر سده سوم و اوائل سده چهارم در این رابطه نگاشته است: «و غضب رجال من المهاجرین فی بیعة ابي بکر بغیر مشوره».<sup>۴</sup>

هم چنین مسعودی درباره اختلاف گسترده، حتی داخل سقیفه، می نویسد:

و كان للمهاجرین و الانصار یوم السقیفة خطب طویل و مجاذبة فی الامامة و خرج سعد بن عبادة و لم یبایع فصار الی الشام.<sup>۵</sup>

اما گام های بعد را می توان در برجسته ساختن اجماع بدون نیاز به بررسی مستند آن،

۱. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ۹۲/۲۲.

۲. بحرانی، هاشم، الإنصاف، ص ۵۲۵.

۳. بیهقی، احمد، السنن الكبرى، ۴۸۹/۶. این روایت را بخاری در صحیح خود به دو طریق از معمرب نقل کرده است و مسلم هم از اسحاق بن راهویه و غیر او از عبدالرزاق روایت کرده است. برای آگاهی بیشتر از حوادث پس از رحلت پیامبر ر.ک: شاکر، محمد تقی، فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، ص ۱۰۴-۱۲۶.

۴. جوهری بصری، احمد بن عبدالعزیز، السقیفة و فلک، ص ۴۴.

۵. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ۳۰۱/۲.

و هم چنین گسترش دامنه زمانی آن برای مصادیق گوناگون مشاهده کرد. از این رو صاحب محاسن التأویل با تکیه بر اصل اجماع مدعی است: «خود اجماع امت، حق است. امت بر ضلالت اجتماع نمی کنند»<sup>۱</sup>. ابن حجر در الصواعق المحرقة در این زمینه می نگارد:

اجماع بر هر فردی حجت است هر چند مستند آن را نداند؛ چراکه خداوند این امت را از اجتماع بر ضلالت، معصوم و محفوظ کرده است.<sup>۲</sup>

بر این اساس، دایره عینی حجیت اجماع از عملکرد صحابه پس از رسول خدا ﷺ در مقوله جانشینی، وسعتی به مقیاس تحقق اصل اجماع در تمامی موضوعات یافت.

#### ۴- نقد متن محور

برای نقد حدیث، روش های گوناگونی مطرح است. نقد سند محور به بررسی سند حدیث می پردازد که در صفحات گذشته انجام گرفت. با وجود صحیح بودن سند حدیث، پذیرش متن بدون نقد آن، چالش آفرین است؛ هم چنان که اثبات ضعف سند، نمی تواند معیار کافی برای کنار نهادن حدیث باشد.<sup>۳</sup> از این رو لازم است افزون بر نقد سند محور، به نقد متن محور نیز توجه شود که در ادامه، با تفکیک روش عقلی و نقلی نقد متن محور، به بررسی گزاره پیش گفته پرداخته می شود.

#### ۴-۱. نقد متن محور بر پایه روش عقلی

با چشم پوشی از سند گزارش، متن آن نیز با قبض و بسط تفسیر و تأویل در جهات گوناگون مواجه است؛ به گونه ای که تفتازانی با طرح امکان محصور کردن مفهوم گزارش به مصداق خلافت، می نویسد: «می توانیم اطلاقی برای حدیث قائل نباشیم

۱. قاسمی، جمال الدین، محاسن التأویل، ۳/۳۳۲.

۲. ابن حجر هیثمی، احمد، الصواعق المحرقة، ۱/۱۷۳.

۳. برای آگاهی بیشتر رک: فتح الهی، ابراهیم، «روش شناسی نقد حدیث»، مطالعات روش شناسی دینی، دوره دوم، شماره سوم، ص ۴۶-۵۶.

وآن را فقط بر خلاف حمل کنیم»<sup>۱</sup>. هم‌چنان که وی با بیان نقد تاریخی نسبت به این گزارش می‌نویسد:

طبق نقل، امت اتفاق بر گمراهی ندارند در حالی که ما سراغ نداریم - غیر از چند دوران - امت بر یک امام متفق باشند، مخصوصاً در دوران بعد از عباسیان.<sup>۲</sup>

افزون بر این اشکالات، نقد متن بر اساس روش عقلی را می‌توان در سه محور، شامل نقد زبان‌شناسانه، نقد مضمونی و نقد مبنایی سامان داد.

#### ۴-۱-۱- نقد زبان‌شناسانه

##### الف: نهی یا نفی

نخست باید دانست که احتمال دارد گزارش، اساساً خبری و نفی نباشد، بلکه انشا و نهی باشد. بر این اساس، معنی آن چنین است: «بر ضلالت اجتماع نکنید»، نه «اجتماع نمی‌کنند». شاهد این ادعا نقل ابی داود است که به صورت مجزوم بود: «أن لا تجتمعوا». عمادالدین طبری در این باره می‌نویسد:

همانا حرف عین در کلمه «لا تجتمع»، ساکن است و علت این که راوی آن را با ضمه خوانده است، یا به خاطر روان خوانی بوده و یا این که علم عربی را نمی‌دانسته و فکر می‌کرده هر دو قرائت - سکون و اعراب - به یک معنی است و به همین خاطر، دچار اشتباه شده است. پس این کلمه نهی است و شأنش مانند سایر نواهی است.<sup>۳</sup>

در المنقذ من التقليد، سدیدالدین حمصی در رابطه با نهی بودن گزارش، دو توجیه مطرح می‌کند و می‌نگارد:

احتمال دارد «لا» ناهیه باشد و این که راوی «لا تجتمع» را به رفع خوانده، می‌گوییم اشتباه کرده است. احتمال هم دارد، هر چند جمله خبری است، ولی در معنای نهی به کار رفته باشد؛ مانند این روایت: «مؤمن از

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ۵/۲۳۸ - ۲۳۹.

۲. همان.

۳. طبری، حسن بن علی، کامل بهائی، ۲/۶۸.

یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود»، که هر چند با نفی تعبیر شده ولی مرادش نهی است؛ وگرنه این دروغ بود؛ چرا که مؤمن بارها در جایی که ضرر کرده وارد می شود.<sup>۱</sup>

#### ب: کیستی امت

در این که مراد از امت چه کسانی هستند، حتی بین خود عامه اختلاف گسترده ای وجود دارد. افرادی مراد از آن را همه امت دانسته اند،<sup>۲</sup> اما پس از یقین به این که همه افراد امت، عادل نیستند، دیگر معنایی برای عدالت همگی آنها باقی نمی ماند.<sup>۳</sup>

از این رو بیشتر اندیشوران اهل سنت چنین نگفته اند و در این که مراد از امت کیست، دیدگاه های مختلفی را بیان کرده اند.<sup>۴</sup>

اهل بیت علیهم السلام نیز در روایات، خود را امت نامیده اند.<sup>۵</sup> طبق این احتمال، معنی حدیث این گونه می شود: امت من - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - بر جنس ضلالت اجتماع نمی کنند. یعنی معصوم اند.

#### ۴-۱-۲- نقد مفهومی

مروری بر متن روایات فوق نشان می دهد، در برخی از آنها، سخن از «عدم اجتماع بر ضلالت» مطرح شده، و در برخی دیگر، «اجتماع بر هدایت» بیان شده است. به هر حال، نقلی - هر چند ضعیف - درباره «عدم اجتماع بر خطا» مشاهده نمی شود و این جمله مشهور، بی پشتوانه است.

اما علامه حلی با تحلیل متن روایت، مفهوم آن را این گونه بیان می دارد:

معنی حدیث این می شود: «امت من بر جنس خطا اجتماع نمی کنند».

۱. حمصی، سدیدالدین، المنقذ من التقليد، ۲/ ۲۷۶- ۲۷۷.

۲. فخر رازی، محمد بن عمر، مفتاح الغیب، ۸/ ۳۲۵.

۳. طوسی، محمد بن حسن، التبیان، ۷/ ۲.

۴. برای آگاهی بیشتر رک: مکارم شیرازی، ناصر، دائرة المعارف فقه مقارن، ص ۱۸۴.

۵. رک: کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/ ۱۹۰؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر، ۱/ ۱۱۰.

آن‌گاه در مفهوم‌گیری از این معنا می‌نویسد:

حال اگر معصوم نباشد، هرآن‌گاه جایز است که هر کسی خطایی  
مغایر با دیگری انجام دهد و در این صورت بر جنس خطا، اجتماع  
کرده‌اند پس باید فردی باشد که در تمام عمرش خطایی مرتکب  
نشده باشد.<sup>۱</sup>

افزون بر این با فرض قبول استدلال به این روایت در حجیت اجماع، با توجه به  
الفاظ روایت، تنها اجماع در حوزه امور اعتقادی معتبر خواهد بود؛ زیرا در نقل  
مذکور واژگان «ضلالت» و «هدایت» به کار گرفته شده است و این عناوین برای امور  
اعتقادی استفاده می‌شوند؛ از این رو، حوزه احکام فرعی را در بر نمی‌گیرد.

این در حالی است که عامه با تمسک به این روایت، حجیت اجماع را در تمامی  
حوزه‌ها استنباط کرده‌اند. به دیگر سخن، استدلال به این روایت اخص از مدعاست.  
هم چنان که گفته شده است:

ضلالت و گمراهی غالباً به معنای انحراف در اصول دین است؛ لذا این  
تعبیر در مورد فقهی که در یک مسئله فقهی خطا کند، به کار نمی‌رود و  
نمی‌گویند: آن فقیه، راه ضلالت را پیموده است.<sup>۲</sup>

استاد سبحانی در این باره می‌نگارد:

آن چه که در کتب حدیثی آمده، لفظ «ضلالة» است و نقلی که لفظ  
«برخطا» داشته باشد را نیافتیم؛ بر همین اساس، این روایت به اصول  
و عقاید - که هدایت و گمراهی مخصوص این علوم است - مربوط  
می‌شود نه مسائل فقهی که مخالف آنها «گمراه» محسوب نمی‌شود.  
پس تمسک به این روایت در اثبات حجیت اجماع مورد پسند نیست.<sup>۳</sup>

#### ۴-۱-۳- نقد مبنایی

در نقد مبنایی با تردید در تلازم ماهیت اجماع با عصمت، با فرض پذیرش متن،

۱. حلی، حسن بن یوسف، الالفین، ص ۱۰۰.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، همان، ص ۱۸۶.

۳. سبحانی، جعفر، مصادر الفقه الإسلامي و منابعه، ص ۱۵۴.



ادعا می‌شود علت مردود شمرده شدن اتفاق بر گمراهی، اصل اتفاق و اجماع نیست، بلکه به دلیل وجود معصوم در میان امت است.

شیخ مفید با پذیرش حجیت اجماع، در تبیین چرایی آن می‌نویسد:

اجماع امت حجت است؛ زیرا متضمن قول حجت است. و به همین سان اجماع شیعه حجت است. دلیل این حرف هم این است که حق از جانب او می‌آید. بنابراین اگر او کلامی گوید و همه افراد با نظرش مخالف باشند، باز کلام او در حجیت کفایت می‌کند.<sup>۱</sup>

براین اساس، معیار حجیت یافتن اجماع، نه خود اجماع، بلکه همراهی حجت الهی است که بر این اتفاق مشروعیت می‌بخشد.

محقق کرکی نیز پس از تردید نسبت به سند روایت و ثابت ندانستن صدور آن از رسول خدا ﷺ، به نقد مبنایی ادعای مطرح شده در گزارش می‌پردازد و می‌نویسد:

علت عصمت، وجود امام است، وگرنه امت اسلام فرقی با سایر امت‌ها ندارند.<sup>۲</sup>

براین اساس اگر علت حجیت اجماع را وجود امام در آن دانستیم، پس نظر هر جماعتی - کم یا زیاد - که نظر امام در آن باشد، حجت است؛ زیرا اگر حجت، قول امام است، پس با هر چه باشد آن دیدگاه حجت می‌گردد، به دلیل همگونی با نگاه امام و نه به دلیل اجماع بر آن.<sup>۳</sup> محقق کرکی تحقق گونه‌ای خاص از امتیاز برای امت اسلامی را بر اساس همین مبنا مورد خدشه قرار می‌دهد و می‌نگارد:

اگر قرار باشد امت با وجود معصوم، دارای عصمت گردد، سایر ادیان هم این‌گونه بوده‌اند. پس این - عصمت امت - ویژگی خاص پیامبر ما نیست.<sup>۴</sup>

۱. مفید، محمد بن محمد، *أوائل المقالات*، ص ۱۲۱.

۲. کرکی، علی بن حسین، *جامع المقاصد*، ۶۵/۱۲.

۳. علم الهدی، سید مرتضی، *الذریعة*، ۱۵۴/۲.

۴. کرکی، علی بن حسین، همان، ۶۵/۱۲.

## ۴-۲- نقد متن محور بر پایه روش نقلی

پس از بررسی سند گزارش و بروز اشکالات عمده در اعتماد به آن، هم چنین واکاوی متن آن و نمایان شدن احتمالات گوناگون در مراد از آن، می توان در گام نهایی، خوانش های ارائه شده از متن را بر اساس یک اصل اسلامی، با معیار و سنجه معارف قرآنی سنجید. مطابق دلالت آیه: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ»<sup>۱</sup> گروهی از مفسران سنی، این گزاره را ثابت دانسته اند که لازم است در هر زمانی پس از زمان خاتم المرسلین، شهید و گواهی وجود داشته باشد. به دلیل عدم بروز تسلسل، ضرورت دارد آن شهید خطا کار نباشد؛ چرا که در غیر این صورت، به شهید و گواه دیگری احتیاج می شود و این امر تا بی نهایت ادامه می یابد. این گروه پس از این مقدمات، چنین نتیجه گرفته اند: «ثبت انه لا بد في كل عصر من اقوام تقوم الحجة بقولهم»<sup>۲</sup>.

مشابه این استدلال و کلمات را می توان در تفسیر آیه: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»<sup>۳</sup> نیز مشاهده کرد.

این که مراد از «شهید» در آیه ۸۹ سوره نحل، انبیاست، کلام صحیحی نیست:

لأن كونهم انبياء مبعوثين الى الخلق امر معلوم بالضرورة، فلا فائدة في حمل هذه الآية عليه.<sup>۴</sup>

مفسران شیعه، مانند شیخ طوسی، طبرسی و ابن شهر آشوب، ذیل آیه مذکور (۸۹ نحل) نیز آورده اند که طبق این آیه، هیچ زمانه و دوره ای نباید خالی بماند از فردی که سخنش بر مردم آن زمان، حجت و نزد خدا، عادل و از جانب او، مأمور باشد.<sup>۵</sup>

۱. نحل: ۸۹.

۲. مصداق شاهد و گواهان از دیدگاه شیعه و اهل سنت متفاوت است. برای آگاهی بیشتر: ک: فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ۲۰/۲۵۷ - ۲۵۸؛ آلوسی، محمود، روح المعانی، ۴۵۰/۷ - ۴۵۱.

۳. نساء: ۴۸.

۴. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ۲۰/۲۵۸.

۵. طوسی، محمد بن حسن، التبیان، ۶/۴۱۷؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۳۳/۱۴؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، متشابه القرآن، ۲/۲۵.

به دلیل به کار رفتن فعل ماضی در جمله: ﴿جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ آیه دلالت بر حکم خداوند به عدالت این گروه و جماعت در دنیا می‌کند<sup>۱</sup> و از آن رو که خدا به ظاهر و باطن امور آگاه است، حکم او شامل هر دو وجه این گروه، یعنی ظاهر و باطن ایشان می‌شود؛ لذا عصمت ایشان نیز از آیه به دست می‌آید.<sup>۲</sup> هم‌چنان که از: ﴿لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ استفاده می‌شود، گواهان خداوند که قرار است در محکمه الهی گواهی دهند، معصوم و بی‌خطا هستند؛ زیرا لازمه شهادت، عدالت و درستی گواهی است و از آن جا که گواهی شاهدان الهی به جهت اطلاق آیه، شامل دنیا و آخرت می‌شود، پس عدالتی مستمر است و در نتیجه، عصمت را می‌طلبد. به علاوه عبارت «شاهد علیه» به جای «شاهد له» دلالت بر حجیت قول ایشان می‌کند.<sup>۳</sup> از این رو مراد از «امت»<sup>۴</sup> در آیه، نمی‌تواند همگی امت پیامبر باشد؛ زیرا فسق و بلکه کفر بسیاری از امت، امری روشن است<sup>۵</sup> و چنین مقام بزرگی در شأن همه امت نیست. پس شهید بودن امت اسلامی به این معناست که در این امت، کسانی هستند که شاهد بر مردم اند و رسول، شاهد بر ایشان است.<sup>۶</sup>

پس از اثبات وجود شاهدان و گواهانی با ویژگی‌هایی خاص، مانند عصمت و علم به باطن اعمال انسان، این پرسش مطرح می‌شود که مصداق این شاهدان پس از ختم نبوت چه کسانی اند؟

روایات فراوانی ذیل آیات شهادت به تبیین مصداق شهدا پرداخته‌اند. بُرید از امام

۱. رک: آلوسی، محمود، همان، ۴۰۳/۱.

۲. ابوالفتوح رازی، حسین، *روض الجنان*، ۱۹۸/۲؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱۱۹/۱، ح ۵.

۳. ابوالفتوح رازی، حسین، همان، ۱۹۹/۲.

۴. در آیات قرآن گاه به گروهی خاص از پیروان یک دین یا یک عصر، به سبب همسانی در نوع خاصی از عملکرد یا رویکرد فکری، امت اطلاق شده است. رک: مائده: ۶۶؛ انعام: ۳۸؛ آل عمران: ۱۰۴.

۵. طوسی، محمد بن حسن، همان، ۸/۲.

۶. طباطبایی، محمد بن حسین، *المیزان*، ۴۸۴/۱-۴۸۵. در مجموع می‌توان گفت در آیه، وصف بعضی به کل نسبت داده شده است. برای آگاهی بیشتر رک: شاکر، محمد تقی، *آموزه‌های تحدیث در خوانش شیعه و اهل سنت*، ص ۴۰۱-۴۲۴.

باقر علیه السلام نقل می‌کند: «نحن الأمة الوسط ونحن شهداء على خلقه و حجته في ارضه».<sup>۱</sup>  
در پاسخ به سؤال از مصداق آیه: «قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»<sup>۲</sup>  
پیشوایان شیعه به عنوان مصداق «مؤمنون» معرفی شده‌اند.<sup>۳</sup>

از سماعه نقل شده است که امام صادق علیه السلام ذیل آیه: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»<sup>۴</sup> فرمود: «نَزَلَتْ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ خَاصَّةً فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِمَّا شَاهَدُوا عَلَيْهِمْ وَمُحَمَّدٌ شَاهِدٌ عَلَيْنَا».<sup>۵</sup>

از ابوحزیمه ثمالی از امام باقر علیه السلام ذیل آیه مذکور، چنین نقل شده است: «نحن الشهود على هذه الأمة».<sup>۶</sup>

### نتیجه‌گیری

۱. در برابر تصریح و نص بر امامت امام علی علیه السلام، برخی اندیشوران اهل سنت کوشیده‌اند برای مشروعیت بخشی به خلافت خلیفه اول، از راهکارهای متفاوت شرعی استفاده کنند.

۲. جعل و انتساب برخی سخنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خود خلفا، همانند: «کنارهم قرارنگرفتن نبوت و امامت در یک خاندان» یا این سخن: «انبیا درهم و دیناری به ارث نمی‌گذارند»، پیش درآمد این مسیر بود.

۳. استناد به گزاره «لا تجتمع أمتي على الضلالة» در میراث کلامی اهل سنت، نشان از جایگاه ویژه آن در مقوله اثبات خلافت شرعی دارد.

۴. با وجود دلایل انکارناپذیر برای تحقق نیافتن اجماع (حتی نسبت به ساکنان مدینه) بر جانشینی خلیفه اول، محدثان و متکلمان اهل سنت تعبیر: «عدم

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱۹۱/۱.

۲. توبه: ۱۰۵.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲۲۰/۱.

۴. نساء: ۴۸.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱۹۰/۱.

۶. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، متشابه القرآن، ۱۷۹/۴.

- اجتماع امت بر ضلالت» را متقن‌ترین دلیل بر مشروعیت خلافت وی دانسته‌اند.
۵. این در حالی است که بررسی سندی گزاره «لا تجتمع ائمتي على الضلالة» بیانگر تقطیع یا نبود سند برای این عبارت است.
۶. اعتبارسنجی سندی، وجود راویان مهمل و مجهول در برخی اسناد و در نتیجه، ضعف و عدم اعتماد به سند را نتیجه می‌دهد.
۷. متن گزارش شده در مجامع و منابع روایی، با الفاظ یکسان و به صورت تواتر لفظی مشاهده نمی‌شود.
۸. تعابیر حاکی از این گزاره، به صورت انبوه نقل نشده است. از این رونمی‌توان ادعای تواتر معنوی نسبت به متن داشت.
۹. بیشتر اندیشوران اهل سنت نیز نسبت به سند عبارت، اقرار به رنجش داشته‌اند.
۱۰. متن گزاره با خوانشی خاص از سوی اهل سنت و تطبیق اولیه بر ماجرای حوادث سقیفه روبه‌رو شده است.
۱۱. خوانش مشهور از تعبیر «لا تجتمع ائمتي على الضلالة» با آموزه‌ها و معارف قرآنی ناسازگار است.
۱۲. با فرض پذیرش این عبارت، مصداق اصلی برای این گزاره، تحقق اجماع حقیقی (نه فرضی و خودخوانده) امت بر یک موضوع یا حکم است.
۱۳. در خوانش دقیق، می‌توان بازگشت حجیت اجتماع امت بر یک گزاره یا حکم را، به حضور معصوم در میان اجتماع‌کنندگان دانست.
۱۴. در برخی روایات شیعه، با تصریح به لزوم تحقق حقیقی اجماع و نبود مخالف در مقابل آن، ادعای تحقق اجماع برخلاف ابوبکر، در تضاد با واقعیت‌های تاریخی، مبنی بر مخالفت بسیاری از بزرگان صحابه<sup>علیهم‌السلام</sup> با پیشوایی وی، دانسته شده است.
۱۵. حجیت اجماع به دلیل حضور معصوم در اجتماع‌کنندگان، با مبانی و معارف قرآنی مورد پذیرش فریقین سازگار است.

## فهرست منابع

### کتابها

#### قرآن کریم

- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، الجرح والتعديل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۷ ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، الضعفاء والمتروکین، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تقرب التهذیب، دار الرشید، سوریه، ۱۴۰۶ ق.
- ابن حجر هیثمی، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال و الزندقة، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۹۹۷ م.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند الإمام أحمد بن حنبل، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، جامعة مدرسين، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، متشابه القرآن و مختلفه، بیدار، قم، ۱۳۶۹ ش.
- ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن الحافظ أبي عبد الله محمد بن یزید القزويني ابن ماجه، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان في تفسیر القرآن، بنیاد پژوهش های رضوی، مشهد، ۱۴۰۸ ق.
- آلوسی، محمود، روح المعانی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- آمدی، سیف الدین، غایة المرام في علم الکلام، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۳ ق.
- بحرانی، هاشم، الإنصاف في النص علی الأئمة الطيبين، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- بغدادی، علی ابن عقیل، الواضح في أصول الفقه، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
- بیهقی، احمد بن حسین، السنن الكبرى، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۴ ق.
- تنوی، محمد بن عبدالهادی، حاشیة السندي علی سنن ابن ماجه، دار الجیل، بیروت.
- ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی، دار الحدیث، قاهره، ۱۴۱۹ ق.
- تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، الشریف الرضی، افست، قم، ۱۴۰۹ ق.
- جوهری بصری، احمد بن عبدالعزیز، السقیفة و فلك، مكتبة نینوی الحدیثة، تهران.
- حسین پور، امین، حدیث ضعیف، دار الحدیث، قم، ۱۳۹۳ ش.
- حلی، حسن بن یوسف، اللفین، هجرت، قم، ۱۴۰۹ ق.
- حمصی، سدیدالدین، المنقذ من التقليد، مؤسسة نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۲ ق.

- خصيبي، حسين بن حمدان، الهداية الكبرى، البلاغ، بيروت، ١٤١٩ ق.
- دارمي، عبدالله بن عبدالرحمن، مسند الدارمي المعروف ب: (سنن الدارمي)، دارالمغني، رياض، ١٤٢١ ق.
- زركشي، محمد بن عبدالله، المعترف في تخريج أحاديث المنهاج والمختصر، دارالرقم، النقره، ١٤٠٤ ق.
- سبحاني، جعفر، مصادر الفقه الإسلامي ومنابعه، دارالاضواء، بيروت، ١٤١٩ ق.
- سبزواري، ملاهادي، هادي المضلين، انجمن آثار و مفاخر فرهنگي، تهران، ١٣٨٣ ش.
- سجستاني، ابوداود سليمان بن الأشعث، سنن ابي داود، دار الرسالة العالمية، ١٤٣٠ ق.
- سيد مرتضى، علي بن حسين، الذخيرة في علم الكلام، مؤسسة نشر اسلامي، قم، ١٤١١ ق.
- الذريعة إلى أصول الشريعة، دانشگاه تهران، تهران، ١٣٧٦ ش.
- شاکر، محمدتقي، آموزه تحديت در خوانش شيعه و اهل سنت، مؤسسه امام خميني، قم، ١٣٩٧ ش.
- فاطمه عليها السلام پس از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم، زمزم هدايت، قم، ١٣٩٧ ش.
- شرف الدين، سيد عبدالحسن، المراجعات، قم، المجمع العالمي لاهل البيت عليهم السلام، ١٤٢٦ ق.
- صدوق، محمد بن علي، الخصال، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٦ ق.
- أمالی، کتابچی، تهران، ١٣٧٦ ش.
- طباطبايي، محمد بن حسين، الميزان في تفسير القرآن، الاعلمي، بيروت، ١٣٩٠ ق.
- طبرسي، احمد بن علي، الإحتجاج على أهل اللجاج، نشر مرتضى، مشهد، ١٤٠٣ ق.
- طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، ناصر خسرو، تهران، ١٣٧٢ ش.
- طبري، عمادالدين، كامل البهائي في السقيفة، المكتبة الحيدرية، ١٤٢٦ ق.
- طوسي، محمد بن حسن، التبيان، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- عقيلي، محمد بن عمر بن موسى، الضعفاء الكبير، دارالمكتبة العلمية، بيروت، ١٤٠٤ ق.
- غزالي، محمد بن محمد، المستصفي في علم الأصول، دار الكتب العلميّة، بيروت، ١٤١٣ ق.
- فخرالدين رازي، محمد بن عمر، مفاتيح الغيب، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٢٠ ق.
- قاسمي، محمد جمال الدين، محاسن التأويل، تحقيق: محمد باسل عيون السود، دار الكتب العلميّة، بيروت، ١٤١٨ ق.
- قمي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي، تحقيق: طيب موسوي جزائري، دار الكتاب، قم، ١٤٠٤ ق.

کراچکی، محمد بن علی، التعجب من أغلاط العامة في مسألة الإمامة، دار الغدير، قم، ۱۴۲۱ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ق.

مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال في علم الرجال، (رحلی).

مبارکفوری، محمد عبدالرحمن، تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی، دار الکتب العلمیة، بیروت.

محقق کرکی، علی بن حسین عاملی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۴ق.

مدیر شانه چی، کاظم، علم الحدیث، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۸۲ش.

مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، دار الهجرة، قم، ۱۴۰۴ق.

مظفر، محمدرضا، السقیفة، انصاریان، قم، ۱۴۱۵ق.

مفید، محمد بن محمد، أوائل المقالات في المذاهب و المختارات، المؤتمر العالمي للشيخ المفید، قم، ۱۴۱۳ق.

مکارم شیرازی، ناصر، دائرة المعارف فقه مقارن، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیهم السلام، قم، ۱۴۲۷ق.

نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۵ش.

نسائی، احمد بن علی بن شعیب، کتاب الضعفاء و المتروکین، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۰۶ق.

نوری، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۲ق.

### مقالات

ایزدی فر، علی اکبر و دیگران، «بررسی اعتبار روایات تحف العقول»، علوم قرآن و حدیث، شماره ۹۶، ۱۳۹۵ش.

شایسته نژاد، علی اکبر، «جایگاه تحف العقول در منابع روایی شیعه»، علوم حدیث، شماره ۵۹، ۱۳۹۰ش.

صفری فروشانی، نعمت الله، «حسین بن حمدان خصیبی و کتاب الهدایة الكبرى»، پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی، شماره ۱۶، ۱۳۸۵ش.

نجفی یزدی، محمد، «نقد مقاله حسین بن حمدان خصیبی و کتاب الهدایة الكبرى»، پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی، شماره ۱۸ و ۱۹، ۱۳۸۵ش.

### دایرة المعارف

پاکتچی، احمد، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، «اجماع»، جلد ۶، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۷ش.



## دراسة تقرير "لا تجتمع أمتي على الضلالة" ومنزله في أصل الإمامة

سعيد توكلي زاده<sup>١</sup>

محمد تقي شاكر<sup>٢</sup>

### الخلاصة:

تعتبر مقولة الإمامة مضافاً إلى السجلات العينية منشأً لتضارب النظريات في تطبيق التعاليم الإسلامية على مصاديق خاصة. وفي هذا المجال فإن الاستناد إلى المصطلحات الخاصة الرائجة في هذه التحولات من متطلبات المشروعية في الوهلة الأولى.

إن دعوى إجماع أهل المدينة على خلافة فردٍ خاص كان يتطلب مبنىً شرعي في حجية ذلك الإجماع، الذي كان من أهم الأدلة لإثبات هذه النظرية هو النص التالي: "لا تجتمع أمتي على الضلالة". والمنقول الآخر: "لا تجتمع أمتي على خطأ" لم يرد في أيٍّ من المصادر والمجاميع الحديثية القديمة للشيععة والسنة.

هذه المقالة تسعى لدراسة ماهية دلالة أمثال هذه النصوص، ودراسة أسانيدها، من خلال المنهج الوصفي - التحليلي.

ومن نتائج هذه الدراسة هو الضعف السندي لجميع النصوص المنقولة في مصادر الخاصة

١. طالب مرحلة الدكتوراه في كلام الإمامية بجامعة القرآن والحديث:

saeed.tavakkoli.zadeh@gmail.com

٢. دكتوراه في كلام الإمامية بجامعة القرآن والحديث، عضو الهيئة العلمية في معهد الإمام

الصادق عليه السلام للعلوم الإسلامية: 14mt.shaker@gmail.com

والعامّة، ولا يجبر هذا الضعف بالتواتر المعنوي، مضافاً إلى استبعاده ومخالفته لكمية روايات أخرى متضمنة لحجية الإجماع.

مضافاً إلى نتائج البحث الدلالية في نقد المتن على ميزانين: الأدلة العقلية، والأدلة النقلية. واحتمال قراءات أخرى ملائمة للمتن، وتأويله بالتفسير المخالف للعقل والنقل. ومن نتائج دراسة الإشكالات السندية والدلالية هي أهمية منزلة المعصوم في الإجماع.

**المفردات الأساسية: الإجماع، المعصوم، الأمة، الإمام.**

investigation namely reasoning and other narratives. The criteria are tapped on hereby to investigate the implications of the above texts. The possibility of text-friendly readings of the Imamate texts renders the interpretations that are not in accordance with logic and hadith impossible. The conclusion drawn from investigating the weaknesses in the proofs and implications of hadith is that absence of an Infallible Imam was the solution to be redeemed from wrongness. It is concluded that the existence of an Infallible Imam was the cure for wrongness and consensus without Infallible Imam is itself an instance of Wrongness.

**.Key words:** consensus, infallible, umma, Imam.

# Exploring the proposition لا تجتمع أمتي على الضلالة (my nation will not unite on misguidance /error) and its place on Imamate principle

Saeed Tavakkolizadeh <sup>1</sup>

Mohammad taghi Shaker <sup>2</sup>

## Abstract

The issue of Imamate has been a controversial issue among Muslim think tanks. This issue is the root of multiple propositions. Also there is lack of accordance between religious teachings and specific instances. Meanwhile, in ensuing circumstances some terms have been formed paving the ground to legitimize a certain viewpoint. There is a weak line of reasoning that people of Medina reached a consensus to appoint a specific person as the caliph after the demise of prophet. This proposition requires a religious ground as proof. The text of لا تجتمع أمتي على الضلالة is cited as the proof of the above proposition. Yet the other account لا تجتمع أمتي على الخطأ lacks citation in any hadith resources or circles of both Sunnis and Shias. The current paper adopts a descriptive – analytical approach. It seeks to define the implications of the essence of above hadiths. The current paper concludes that the authenticity of the above text is under question in both general and private resources. When authenticity of a document is under question, one cannot compensate for it by frequency of citation since this remedy has its own pitfalls namely it is too far away and runs counter to quantity of narratives that corroborate authenticity of consensus. In addition to investigating the proof, this paper takes two further criteria for

---

1. PhD candidate for Imamie Rhetoric , University of Quran and Hadith.  
Email: saeed.tavakkoli.zadeh@gmail.com

2 PhD in Imamie Rhetoric from university of Quran and hadith. Member of faculty at Imam Sadiq research center for Islamic studies. Email: 14mt.shaker@gmail.com